

## غث و سَمِين دَرَبَارَةُ أَفْصَحِ الْمُتَكَلِّمِينَ

(قسمت سیزدهم)

### جويا جهانبخش

پژوهشگر حوزه ادبیات و دین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ السَّالِفَةِ

### ۱۷۹ - سَعْدِي دَر تَرَاوِي نَفِيسِي

زنده یاد استاد سعید نفیسی (۱۲۷۴ - ۱۳۴۵ هـ.ش.)، با آن که از دل‌بستگان عموم ستارگان رخشان سپهر آدب پارسی بود و إِرَادَتِ وی به فردوسی و مولوی و ... در آثارش هویداتر از آن است که جای هیچ تردید آفتد، دَر تَفْضِيلِ شَيْخِ شِيرَازِ سَعْدِي بَرِ دِيْگَرِ پارسی سَرَايَانِ، قَاطِعِيَّتِي عَجِيبِ وَ بَرَكْرَانِ از تردید داشته است.

زنده یاد استاد نفیسی، نوشته است:

«سَعْدِي بِي شَكِّ بُزُرْگُتَرِيْنِ شَاعِرِ اِيْرَانِ وَ يَكِي از بُزُرْگُتَرِيْنِ شُعْرَايِ جِهَانِسْت. تاکنون هیچ کس دَر زَبَانِ پارسی به رَوَانِي وَ لُطْفِ وَ سَادِگِي وَ شِيوَايِي وَ اِنْسِجَامِ وَ فَصَاحَتِ وَ فَرِيْدِگِي اَلْفَاظِ اَوْ شِعْرِ نَگَفْتِه است. ...»

(تاریخ نظم و نثر در ایران و دَر زَبَانِ پارسی - تا پايانِ قَرْنِ دَهْمِ هِجْرِي -، سَعِيدِ نَفِيسِي، تِهْران: کتابفروشي فَرُوغِي، ۱۳۴۴ هـ.ش.، ۱/۱۶۷).

### ۱۸۰ - اَوْصَافِ وَ نَعُوْتِ شَيْخِ

روح الله لاری شیرازی مُتَخَلِّصٌ به فُتُوْحِي، از مُنْشِيَانِ عَصْرِ صَفَوِي، دَر يَكِي از مُنْشَاَتِ خُودِ از شَيْخِ سَعْدِي ياد كَرْدِه است، بَدِيْنِ نَعُوْتِ وَ اَوْصَافِ:

«حَضْرَتِ قُطْبِ الْعَارِفِيْنِ وَ الْكَامِلِيْنِ وَ الْعَاشِقِيْنِ وَ الْوَاصِلِيْنِ، شَيْخِ مُصْلِحِ الدِّيْنِ سَعْدِي - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ -»

(سَرَفنامه - مکتوباتِ دیوانی ایالتِ فارس و لاریستان در دورهٔ صفویه - روح‌الله لاری شیرازی مُتَخَلَّص به فتوحی، تصحیح و تحقیق: دکتر مُحَمَّدباقرِ وُثوقی، با همکاری: خدیجه عالمی - و - منوچهر ایزدینیا، ج: ۱، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسنادِ مجلسِ شورای اسلامی، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۳۴۲).  
این اوصاف و نُعوت، نوعِ تصوّرِ آنروزگاری را دربارهٔ شیخ شیراز آینگی تُوَاند کرد؛ تصوّری که او را بسی فراتر از پایگاهِ یک شاعرِ می‌نشانَد؛ و سزا نیز همین است.

### ۱۸۱- اِمْرارِ مَعاشِ از کِتَابَتِ گُلِستان

«خواجه کریم» که از مُنشیانِ بَر جَسْتَهٔ عَصْرِ صَفَوی بوده است و در صاحبِ رَقْمی سیاق و نویسندگی دیوانی نظیر نداشته و میر مُحَمَّدسَعیدِ مَشیزی (از کارگزارانِ دیوانی و صاحبِ کتابِ موسوم به تَذْکِرَهٔ صَفَویّهٔ کرمان)، نَزْدِ وی فُنونِ کِتَابَتِ اَمُوخته و مُدْتها مَحْرَرِ او بوده است، پَس از مَعزُولی از پیشهٔ دیوانی، بنا بر گزارِشِ هَمانِ میر مُحَمَّدسَعیدِ مَشیزی یِ پِشگَفْتِه، در خانَهٔ خود مَنزَوی شُدِه کِتَابَتِ می‌نمود و از مَمَرِّ کِتَابَتِ وَجِهِ مَعِیشتِ خَویش را حاصِلِ می‌کرد. میر مُحَمَّدسَعیدِ مَشیزی، تَصْرِیحِ کرده است که «کتابِ گُلِستانِ می‌نوشت، و به قلیلِ حَقِّ الکتابه» اِمْرارِ مَعاشِ می‌کرد.  
(نگر: تَذْکِرَهٔ صَفَویّهٔ کرمان، میر مُحَمَّدسَعیدِ مَشیزی، مُقَدَّمه و تَصْحیح و تحشیه: مُحَمَّدِابراهیم باستانی پاریزی، ج: ۱، تهران: نَشْرِ عِلْم، ۱۳۶۹ هـ.ش، ص ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۶۵۳).

از سیاقِ کلامِ مَشیزی و آنچه مُقَدَّم بَر آن دَر مَرَاتِبِ دَانِش و کاردانی "کریم" گفته است، پیداست کِتَابَتِ گُلِستانِ را به عنوانِ پیشه‌ای دُونِ شَأْنِ چنان مُنشیِ تُوَانائی مِثالِ می‌زَنَد و باحْتِمالِ نیز مقصودِ کِتَابَتِ گُلِستانِ به عنوانِ دَر سَنامَهٔ اَطْفالِ مَکْتَبْخانَه‌ای بوده است. با این همه، از سَخْنِ او، چیزِ دیگری هَم می‌توان در یافت؛ و آن، شیوعِ خَرید و فُرُوشِ کتابِ گُلِستانِ بوده است، به حدّی که مَشیزی می‌توانسته است بگوید: فُلانی کُنْجِ خانَه‌اش نَشسته و از راهِ اِسْتِکْتابِ گُلِستانِ روزگارِ می‌گذراند!

### ۱۸۲ - کُجا سَعْدی را چاپِ نمی‌گَنند؟!!

سالها پیش و زمانی که سَید مُحَمَّدعلیِ جَمالزاده، پیری سَخْتِ فَرْتوت و فُرُوشکسْتِه و مَهذار شُدِه بود، با او مُصاحبه‌ای طولانی کردند که در قَالِبِ کتابی چاپ شد؛ و آنان که دیده‌اند و خوانده‌اند، نیک می‌دانند که در آن مَجْموعِ مَلالِ انگیز، رَطَب و یابِسِ فُرُوانست! ... باری، جَمالزاده در هَمانِ مُصاحبه گفته است: «... وقتی که مَن و تقی‌زاده مَجَلّهٔ کاوه را می‌نوشتیم، سُوَالِ کردیم از فُضْلايِ ایران که عَقیدَه‌تان را بنویسید که به نَظَرِ شُما بُزُرگترینِ شاعرِ ایران کیست. بدونِ استثناء - حَتّی مُحَمَّدعلیِ فُرُوغی - نوشتند: سَعْدی. توی مجلهٔ چاپ کردیم. شَبِ دَر بَرلَن مَن و میرزا مُحَمَّدخانِ قزوینی رَفْتیم به گردِش. ضَمِنِ قَدَم‌زَنَدَنِ دَر خِیابانِ به میرزا مُحَمَّدخانِ گُفْتَم: "آقای قزوینی! اِجازه می‌دهید مَن حَرْفی به شُما بَرَنَم!" گُفْت: "البته!" گُفْتَم: "مَن با این کَسانی که جَوابِ دادند هَم‌عَقیدَه نیستم!" میرزا مُحَمَّدخانِ با

حیرت پُرسید: "مقصودت چیست؟" گفتیم: "همه گفتند: سعدی بزرگترین شاعر ایران است، ولی من معتقدم که حافظ". تا این حرف را زدم چشمهای میرزا مُحَمَّدخان بزرگ شد و گفت: "قربان دَهنت بَرّوم! راستش جرأت نمی کردم در طول عمرم این حرف را به کسی بزنم. امروز دیگر سعدی را اصلاً کسی چاپ نمی کند، اما حافظ را بیشتر از بیست بار توی همین سال چاپ کرده اند و همین اخیراً باز در تهران چاپ شده است." ... («*لحظه‌ای و سخنی: دیدار با سید محمدعلی جمالزاده*، ویرایش [و] تنظیم فتنی و یادداشتها: مسعود رضوی، تهیّه و تدوین: مؤسسه دیدگاه، چ: ۱، تهران: شرکت همشهری، ۱۳۷۳ هـ.ش، ص ۲۰۱).

این که کسی حافظ را به سعدی ترجیح دهد یا سعدی را به حافظ، مسأله‌ای سلیقه‌ای است و پُر به جایی بر نمی خورد؛ ولی این که گفته شود: «امروز دیگر سعدی را اصلاً کسی چاپ نمی کند»، بکلی مُهمل است؛ و باور نمی توان کرد علامه قزوینی چنین یاوه‌ای گفته باشد! ... آثار سعدی در همه ادوار تاریخ نشر در ایران، چاپ و بازچاپ می شده است و خوانندگان بسیار داشته و دارد. ... خیال می کنم یا جمالزاده سهو و خلط کرده، و یا عبارت اخیر، نظر خود اوست که بنا بر دست در گفتاوردش از علامه قزوینی درج کرده اند.

### ۱۸۳ - میزان در صرف افعال عرب

از رسائل منثورى که به سعدی نسبت داده شده است، یکی «میزان در صرف افعال عرب» است (نگر: *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی* - تا پایان قرن دهم هجری - سعید نفیسی، تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۴ هـ.ش، ۱/۱۶۸).

این رساله - خطی یا چاپی، و اصیل یا غیر اصیل - کجاست؟ آیا از نوع رساله‌هایی نیست که برای تعلیم مبتدیان پرداخته شده سپس تألیفش به ناموران نسبت داده می شود تا رغبت فزای خوانندگان و خوانندگان باشد؟ ... آیا از مصنوعات شبه قاره نیست؟

### ۱۸۴ - دکتر افشار و سفر سعدی به کاشغر

در صد سال اخیر و به ملاحظه تدقیقات و تحقیقات و تطبیقات تاریخی، بیشینه اهل تاریخ و ادب و تتبعات فرهنگی، بدین گراییده اند که حکایت دل انگیز سفر سعدی به کاشغر و آنچه با آن جوان نحوآموز گفت و شنید، داستانی است خیالی، و بر حسب شواهد و قرائن تاریخی، پذیرفتنی نمی نماید که در روزگار مذکور در آن حکایت، سعدی در کاشغر به سخنوری شهره بوده باشد و ...

با این همه محققانی هر چند نادر بوده اند که این حکایت را واقعی می دانسته اند. از این شمار است، زنده یاد دکتر محمود افشار یزدی، که در کتاب *افغان نامه* بدین مقوله می پردازد و شک و انکار دیگران را نمی پذیرد و تصریح می کند که در وقوع این سفر شیخ به کاشغر، هیچ تردید ندارد؛ بل

شیخ را در سفر به کاشغر بر "مارکوپولو" و ابن بطوطه  
مقدم می‌شمارد و از تأکید بر تقدّم سعدی در این  
باب، بازنمی‌ماند.

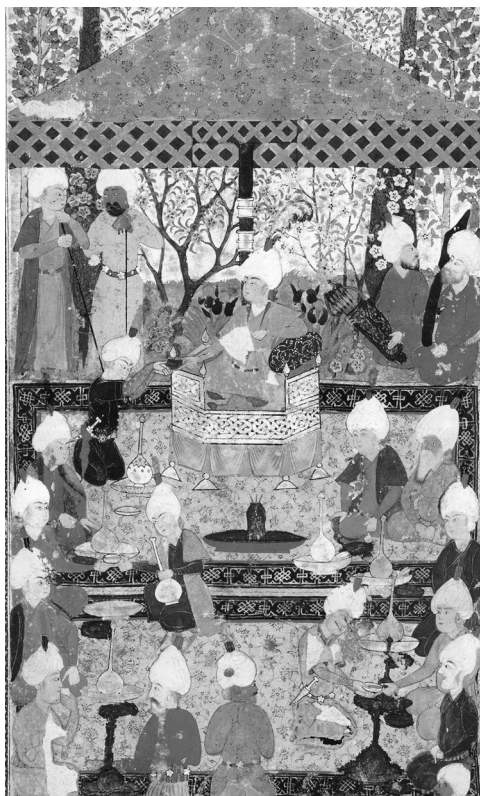
(نگر: *افغان‌نامه*، دکتر محمود آفشار یزدی، تهران:  
انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود آفشار یزدی،  
۱۳۸۰ هـ.ش، ۳ / ۲۳ و ۲۵ و ۸۴).

### ۱۸۵ - شعر سعدی در سوماترا

در جزیره "سوماترا" آثاری کشف شده است که  
حکایت از نفوذ فرهنگ و زبان فارسی در آنجا دارد.  
بر روی سنگ مزاری که تاریخ ۸۲۳ هـ.ق. دارد، این  
بیت از یک غزل سعدی نوشته شده است:

«بسیار سالها به سر خاک ما رُود  
کاین آب چشمه آید و باد صبا رُود»

(نگر: *افغان‌نامه*، دکتر محمود آفشار یزدی، تهران:  
انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود آفشار یزدی،  
۱۳۸۰ هـ.ش، ۳ / ۸۲).



گور یادشده، از آن شخصی بوده است به نام «حسام‌الدین ابن امین»، از مسلمانان هندوستان.  
(نگر: *آسیای هفت‌سنگ*، مُحَمَّد‌ابراهیم باستانی پاریزی، چ: ۶، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷  
هـ.ش، ص ۱۱۵ و ۱۱۶).

### ۱۸۶ - غزل سنگ مزار سعدی

می‌دانید که شیخ شیراز غزلی دارد به آغازه: «بسیار سالها به سر خاک ما رُود / کاین آب چشمه آید  
و باد صبا رُود»؛ *إلی آخره* (نگر: *کلیات سعدی*، به‌اهتمام مُحَمَّد‌علی فروغی، چ: ۱۵، تهران: مؤسسه  
انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۷۹۳، ش ۲۴)؛ و گفتیم که آغازه آن را، در سوماترا بر سنگ  
مزاری نوشته بوده‌اند.

زنده‌یاد استاد دکتر مُحَمَّد‌ابراهیم باستانی پاریزی، اعتقاد داشت که سعدی این غزل را برای  
سنگ مزار خود گفته و وصیت کرده بوده است تا پیکرش را در نزدیکی چشمه ماهی به خاک سپارند.  
(نگر: *تذکره صفویه کرمان*، میر مُحَمَّد‌سعید مشیزی، مقدمه و تصحیح و تحشیه: مُحَمَّد‌ابراهیم  
باستانی پاریزی، چ: ۱، تهران: نشر علم، ۱۳۶۹ هـ.ش، ص ۳۱۴).

زنده‌یاد دکتر باستانی اطمینان داشت - هرچند که من نشأ این اطمینان، چیزی جز خواهش دل او و ذوق و رغبت شخصی وی نبود! ... به هر روی، اطمینان داشت - سعدی روزی در کنار آب قنات مخصوصی که درون همین آب‌نمای موسوم به حوض ماهی در نزدیکی محل کنونی آرامگاهش جاری بوده است، زیر سایه درخت نارونی که باد از لابه‌لای شاخه‌هایش می‌گذشته، نشسته و به لرزش برگهای درخت و جنبش آب خیره شده و خاطراتش را از پیش چشم گذرانده و بی‌اعتباری حیات دنیوی را در نظر آورده است؛ آنگاه این غزل را سروده و آرزو کرده است پس از مرگ پیکر او را در کنار همین چشمه پای درختی به خاک بسپارند و آن شعر را هم برای سنگ قبر خود سروده بوده است تا متناسب با چنین محلی باشد؛ ولی کسی آن شعر را بر سنگ مزار او ننوشته است و ننهاد!

(نگر: آسیای هفت‌سنگ، محمدابراهیم باستانی پاریزی، ج: ۶، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷ هـ.ش، صص ۱۱۴ - ۱۱۹).

## ۱۸۷- مُعْجَب و مَوْلَع

در گلستان می‌خوانیم:

«... نه گرفتار آمدی به دست جوانی مُعْجَب خیره‌رای سرتیز سبک‌پای ...»

(کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۱۴۸).

تأمل، بر سر واژه «مُعْجَب» است.

حضرت شیخ اجل در جدال سعدی با مدعی نیز همین واژه را آورده و فرموده است:

«... مُشتی متکبر مغرور مُعْجَب نفور مشغل مال و نعمت مفتن جاه و ثروت ...»

(کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۱۶۵).

این واژه را «مُعْجَب» باید خواند یا «مُعْجَب»؟

مرحوم دکتر خطیب رهبر در حواشی گلستان مشروح مُحَشَّای خود (ج: ۲۵، ص ۴۱۵ و ۴۱۶ / نیز سنج: ص ۴۸۷)، نوشته است: «مُعْجَب: به ضَمِّ أَوَّل و سُكُونِ دُوْم و کَسْرِ سُوْم ... اسم فاعل از إعجاب ... مصدر باب إفعال از مجرّد عجب به ضَمِّ أَوَّل ...». پس، اختیار مرحوم دکتر خطیب رهبر، «مُعْجَب» است.

در مقابل، استاد فروزان‌یاد، شادروان دکتر غلامحسین یوسفی، در متن و توضیحات گلستان پژوهیده خویش (ج: ۱۰، ص ۱۵۰ و ۱۶۴ و ۴۶۸ و ۵۰۰)، «مُعْجَب» ضبط کرده است؛ و البته همین خوانش درست است.

در لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل «مُعْجَب»، در حاشیه می‌خوانیم:

«غالبًا به صیغه اسم فاعل یعنی به کسر جیم ... تلفظ کنند و در غیاث و آندراج نیز به همین صورت ضبط شده است؛ اما إعجاب بدین معنی به صیغه مجهول استعمال می‌شود. بنا بر این، این کلمه به فتح جیم یعنی به صیغه اسم مفعول صحیح است. در دواوین شعرا نیز با کلماتی از قبیل: لب، شب، مذهب، عجب، نسب، مرکب ... قافیه شده است و بعلاوه ضبط این کلمه در *أَقْرَبِ الْمَوَارِدِ* و *مُعْجَمِ مَتَنِ اللُّغَةِ* نیز به فتح جیم است.»

دَر مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ طَرِيحِي (۹۷۹ - ۱۰۸۵ هـ.ق.) - رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ - می‌خوانیم: «... و "قَدْ أُعْجِبَ بِنَفْسِهِ" - بِالْبِنَاءِ لِلْمَجْهُولِ - إِذَا تَكَبَّرَ وَ تَرَفَّعَ، فَهُوَ مُعْجَبٌ...» (مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ وَ مَطْلَعُ النَّيِّرَيْنِ، الشَّيْخُ فَخْرُ الدِّينِ الطَّرِيحِيُّ، نَسَقٌ وَ تَحْقِيقٌ: قِسْمُ الدِّرَاسَاتِ الْإِسْلَامِيَّةِ - مَوْسَسَةُ الْبِعْثَةِ، ۳ ج، ط: ۱، طهران: مَوْسَسَةُ الْبِعْثَةِ، ۱۴۱۴ هـ.ق.، ۲ / ۱۱۶۶).

از همین دست است واژه «مولع» که از «أولع» به «ساخته شده، ولی در تداول به کسر لام می‌گویند که نادرست است.

«مولع» را سعدی در باب *دُومِ گِلستان* به کار برده است و فرموده:

«یاد دارم که در آیام طفولیت، مُتَعَبِدُ بُوَدْمِي وَ شَبْخِيز وَ مَوْلِعِ زُهْدِ وَ پَرِهِيز.»

(*كَلِمَاتِ سَعْدِي*، چ امیرکبیر، ص ۷۴).

در واقع کسانی که «مُعْجَب» را «مَوْلِع» و «مَوْلِع» را «مَوْلِع» خوانده‌اند، - بظاهر - تِثَاتِ نکرده‌اند که این اسمها، - بنا بر اصطلاح دستور زبان عربی - از یک "فِعْلِ مَبْنِيٍّ از برای مجهول" ساخته شده است.

بِحَثِّ صَرْفِي - لُغَوِي "فِعْلِ مَبْنِيٍّ از برای مجهول" و بویژه فعلهائی که جز بدین ریخت به کار نمی‌روند (نگر: *سُنْدُ الْعَرَفِ فِي قِنِّ الصَّرْفِ*، أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ الْحَمَلَاوِي، قَدَّمَ لَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ: الدُّكْتُورُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمُعْطِيِّ، خَرَجَ شَوَاهِدُهُ وَ وَضَعَ فَهَارِسَهُ: أَبُو الْأَشْبَالِ أَحْمَدُ بْنُ سَالِمِ الْمِصْرِيِّ، ط: ۱، الزِّيَاضُ: دَارُ الْكَيْبَانِ، ص ۹۲ و ۹۳؛ و: *الْمُعْجَمُ الْمَفْصَلُ فِي عِلْمِ الصَّرْفِ*، إِيَادَاتُ: رَاجِي الْأَسْمَرِ، مُرَاجَعَةٌ: د. إِمِيلُ بَدِيْعِ يَعْقُوبَ، ط: ۱، بِيْرُوتُ: دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ، ۱۴۱۳ هـ.ق.، ص ۳۲۶؛ و: *مَوْسُوعَةُ عُلُومِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ*، الدُّكْتُورُ إِمِيلُ بَدِيْعِ يَعْقُوبَ، ط: ۱، بِيْرُوتُ: دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ، ۱۴۲۷ هـ.ق.، ۱۵۴/۷ - ۱۶۲؛ و: *إِتْحَافُ الْفَاضِلِ بِالْفِعْلِ الْمَبْنِيِّ لِغَيْرِ الْفَاعِلِ*، مُحَمَّدُ عَلِيُّ بْنِ عَلَانَ الصِّدِّيْقِي، عَلَّقَ عَلَيْهِ وَ وَضَعَ حَوَاشِيَهُ: إِبْرَاهِيْمُ شَمْسِ الدِّينِ، ط: ۱، بِيْرُوتُ: دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ، ۱۴۲۱ هـ.ق.)، بَحْثِ مُهِمِّي است و تَوَجُّهُ مُدَقِّقَانَهُ به آن، بَرِ خَوَانِشِ صَحِيْحِ مُتَوْنِ قَدِيْمِ تَأْثِيْرِ شَايَانِ اِعْتِنَائِي دَارِدُ.

۱. سَنَجُ: *إِتْحَافُ الْفَاضِلِ بِالْفِعْلِ الْمَبْنِيِّ لِغَيْرِ الْفَاعِلِ*، مُحَمَّدُ عَلِيُّ بْنِ عَلَانَ الصِّدِّيْقِي، عَلَّقَ عَلَيْهِ وَ وَضَعَ حَوَاشِيَهُ: إِبْرَاهِيْمُ شَمْسِ الدِّينِ، ط: ۱، بِيْرُوتُ: دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ، ۱۴۲۱ هـ.ق.، ص ۴۵.



## ۱۸۸- مُجَارَا

در *گلیستان*، در جدال بسیار خواندنی سعدی با مدعی، می‌خوانیم:  
 «... از ما مزی در گذشتیم و بعد از مُجارا طریق مُدارا گرفتیم ...»

(*کلیات سعدی*، چ امیرکبیر، ص ۱۶۹).

مرحوم استاد دکتر خطیب زهبر در حواشی *گلیستان* مشروح محشای خود (چ: ۲۵، ص ۵۱۰) و شادروان استاد دکتر یوسفی در توضیحات *گلیستان* پژوهیده خویش (چ: ۱۰، ص ۵۱۲)، در معنای «مُجارا» مرقوم داشته‌اند: «مناظره کردن در سخن».

آقای دکتر انوری، در *گلیستان* ویراسته خویش (چ: ۲، ص ۲۸۱)، در توضیح واژه «مُجارا» مرقوم داشته‌اند: «مناظره، مباحثه».

گمان می‌کنم برای این مقام دقیق‌تر از تعبیر «مناظره» و «مباحثه»، همان مُجادله و جدال لفظی باشد. «مُجارا» به معنای پیشی جستن بر یکدیگر و رقابت‌کردن است، و البته تحقق بیرونی این پیشی جستن و رقابت‌کردن، در چنین جایها و بنا بر اقتضای ماجرا، به جدال گفتاری و مناظره و مباحثه و لیم و لانسلم‌های کذائی.

بررسی شواهد کاربرد «مُجارا» در متون کهن، نشان می‌دهد که این واژه را از برای بیان مراتب گوناگون گفت و شنود، از جدال لفظی و درگیری تا گفت‌وگوهای ساده، به کار می‌برده‌اند.



در شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید معتزلی  
(بتحقیق: مُحَمَّد أبو الفضل إبراهیم، ط: ۲، دار  
إحیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۷ هـ ق، ۱۵۱/۱۹ - با  
إصلاحی جزئی -) می خوانیم:

«... و إِذَا جَارَيْتَ عِنْدَ السُّلْطَانِ كُفُوًا مِنْ أَكْفَائِكَ،  
فَلْتَكُنْ مُجَارَاتِكَ وَ مُبَارَاتِكَ إِتَاهُ بِالْحِجَّةِ، وَ إِنْ  
عَضَّكَ، وَ بِالرَّفْقِ، وَ إِنْ خَرَفَ بِكَ...».

در معجم البلدان یاقوت حموی (بیروت: دار  
صادر، ۱۳۹۷ هـ ق، ۴ / ۲۹۵) می خوانیم:

«... و قار أيضًا: قریة بالرّی، قال أبو الفتح نصر:  
منها أبو بکر صالح بن شعیب القاری أحد أصحاب  
العربیة المتقدّمین، قدیم بغداد آیام نعلب و حکمی  
أنه قال: كنت إذا جاریت أبا العباس فی اللّغة غلبته  
وَ إِذَا جَارَيْتُهُ فِي النَّحْوِ غَلَبْتَنِي...».

در معجم الأدباء یاقوت حموی (تحقیق: الدكتور  
إحسان عباس، بیروت: دار الغرب الإسلامي، ۱۹۹۳ م،  
۴ / ۱۸۳۱ هـ ق، ط: دار الفکر، ط: ۳، ۱۴۰۰ هـ ق، ۱۴ /  
۸۴ و ۸۵ - با دگرسانی جزئی -) می خوانیم:

«قَرَأْتُ بِخَطِّ الشَّيْخِ أَبِي مُحَمَّدِ بْنِ الْخَشَابِ: جَارَيْتَ

الشَّيْخَ أَبَا مَنْصُورٍ مَوْهُوبَ بْنِ الْجَوَالِيقِيِّ ذَكَرَ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَيْسَى بْنِ صَالِحِ بْنِ الْفَرَجِ الرَّيِّعِيُّ، صَاحِبَ  
أَبِي عَلِيٍّ الْفَارِسِيِّ، فَأَخَذَ فِي تَقْرِيبِهِ وَ تَفْضِيلِهِ وَ قَالَ لِي: كَانَ يَحْفَظُ الْكَثِيرَ مِنْ أَشْعَارِ الْعَرَبِ مِمَّا لَمْ يَكُنْ  
غَيْرَهُ مِنْ نَظَرَاتِهِ يَقُومُ بِهِ، إِلَّا أَنَّ جُنُونَهُ لَمْ يَكُنْ يَدَعُهُ يَتَمَكَّنُ مِنْهُ أَحَدٌ فِي الْأَخْذِ عَنْهُ وَ الْإِفَادَةِ مِنْهُ.».

در معجم أمهات أفعال العرب (بیروت: دار الغرب الإسلامي، ۱۹۹۷ م، ۱ / ۱۷۷ و ۱۷۸) هم

شواهدی هست که از برای استیضاح بیشتر از نظر توانید گذرانید.

## ۱۸۹ - رَضِينَا مِنْ نَوَالِكِ بِالرَّحِيلِ!

در گلستان در حکایت بسیار شیرین آن شاعر که پیش امیر دزدان رفت و ثنایی برو بگفت و جامه ازو  
برکنندند و از ده بدر کردند، خوانده ایم که عاقبة الامر شاعر مسکین به بازستاندن جامه خویش راضی  
شده بود و امیر دزدان را می گفت: «رَضِينَا مِنْ نَوَالِكِ بِالرَّحِيلِ!» (کلیات سعدی، چ امیر کبیر، ص ۱۲۵).

۱. «عَضَهُ، كَمَنَعَ، عَضَّهَا، وَ يُحَرِّكُ، وَ عَضِيهَةٌ وَ عَضِيهَةٌ، بِالْكَسْرِ: كَذَبٌ، وَ سَحَرٌ، وَ نَمٌّ، ... وَ كَفَرَحَ: اشْتَكَى مِنْ  
أَكْلِهَا؛ أَوْ رَعَاهَا، وَ جَاءَ بِالْإِفْكِ وَ الْبُهْتَانِ، كَأَعْضَهُ، وَ فَلَانًا: بَهْتَهُ، وَ قَالَ فِيهِ مَا لَمْ يَكُنْ.» (القاموس المحيط).



همان طور که علامه علی اکبر دهنخدا در *أمثال و حکم* (ج: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ هـ.ش، ۸۶۸/۲) تصریح فرموده، «رضینا من نوالک بالرحیل!»، یادآور «رضیت من الغنیمه بالایاب» است.

بدیع الزمان أبو الفضل أحمد بن حسین همدانی (۳۵۸ - ۳۹۸ هـ.ق.) که قویاً گمان می‌رود سعدی با شاهکار وی در عرصه مقامه‌نویسی نیک آشنا بوده باشد، «رضیت من الغنیمه بالایاب» را در آغاز «مقامه حرزیه» اش به کار برده است (نگر: *مقامات ابی الفضل بدیع الزمان الهمدانی*، قدّم لها و شرح غوامضها: العلامة الشیخ محمد عبده، ط: ۱۰، بیروت: دار المشرق، ۲۰۰۲ م، ص ۱۱۸؛ و: *مقامات بدیع الزمان همدانی*، ترجمه دکتر سید حمید طبیبیان، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۷ هـ.ش، ص ۱۷۷).

وانگهی، این «رضیت من الغنیمه بالایاب»، در اصل، برگرفته از بیٹی است بلندآوازه از امرؤ القیس کندی:

«وَقَدْ طَوَّفْتُ فِي الْأَفَاقِ، حَتَّى

رَضِيتُ، مِنْ الْغَنِيمَةِ، بِالْإِيَابِ»

(دیوان امرئ القیس، اعتنی به و شرحه: عبدالرحمن المصطاوی، ط: ۱، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۲۳ هـ.ق، ص ۷۹؛ و: *دیوان امرئ القیس*، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، ط: ۵، القاهرة: دارالمعارف، بی تا، ص ۹۹).

حاصل معنای بیٹی امرؤ القیس، از این قرار است:

چندان در کرانه‌های زمین گشتم و گشتم که سرانجام (مانده شدم و) از غنیمت به همین خرسند گردیدم که باز توانم گشت!

## ۱۹۰ - چو پاکان شیراز خاکی نهاد

شیخ شیراز، وقتی در *بوستان*، در سبب نظم کتاب، می‌گوید:

در اقصای گیتی بگشتم بسی	به سر بردم ایام با هرکسی
تمتع به هر گوشه‌ای یافتم	ز هر خرمی خوشه‌ای یافتم
چو پاکان شیراز خاکی نهاد	ندیدم؛ که رحمت برین خاک باد!
تولای مردان این پاک بوم	برانگیختم خاطر از شام و روم
دریغ آمدم زان همه بوستان	تهیدست رفتن سوی بوستان
به دل گفتم از مصر قند آورند	بر بوستان ارمغانی بزند
مرا گر تهی بود از آن قند دست	سُخنهای شیرین‌تر از قند هست ...

(بوستان، چ یوسفی، ص ۳۷)،

آیا باید «چو پاکان شیراز، خاکی نهاد» خواند یا «چو پاکان شیراز خاکی نهاد»؟ ... در صورتِ دُوم، «خاکی نهاد» صفتِ «پاکان» خواهد بود که مؤخَّر از مُضَافِ إِلَیْهِ واقع گردیده؛ و این نحوه تأخیرِ صِفَتِ از مُضَافِ إِلَیْهِ، در کلامِ قَدَمَا باز هم هست.

### ۱۹۱ - سَعَدِی فارسی

از روزگارِ خودِ سَعَدِی تاکنون بر زبانها و قَلَمها روان بوده است که او را «سَعَدِی شیرازی» بگویند و بنویسند؛ چه، در واقع نیز اهلِ شیرازِ جَنَّت طراز است.

فتح‌الله خانِ شیبانی (۱۲۴۱ - ۱۳۰۸ هـ.ش)، اَدیبِ بَرَجَسْتَه عَصْرِ قاجار و شاعر و نثرنویسِ نامی سَبکِ بازگشت، به راهی دیگر رفته است و بارها در نوشته‌هایِ خود، شیخِ راهِ «سَعَدِی فارسی» خوانده است، نه «سَعَدِی شیرازی».

(نگر: آثارِ فَتْحِ اللَّهِ خانِ شیبانی، به کوششِ عَلیرضا شائظری، چ: ۱، تهران: میراثِ مکتوب،

۱۳۹۳ هـ.ش، ۱ / ۴۹۲، ۲ / ۷۷۵ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۲).

آیا شیبانی را در عُدول از تعبیرِ «سَعَدِی شیرازی»، و کاربردِ «سَعَدِی فارسی» به جای آن، به

حِکایتِ کازرونی تَبار بَوَدَن شیخِ ما نَظَر بوده است؟